

مراتب نبوت؛ انواع وحی بر پیامبران

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

بحثی که در باب نبوت می‌خواستیم عنوان کنیم علت تعدد شرایع است که تقریباً آیه منحصر به فرد آن آیه مائده است، البته قبل از این بحث ما بحث‌هایی داریم که مقدمه این بحث‌ها است. ما در صورتی می‌توانیم علت تعدد شرایع را بفهمیم که مراتب نبوت و رسالات و نبوتات را که هر سه شرکت دارند در وحی بفهمیم و قبل از این مراتب ثلاثه باید معنای وحی را که وحی رحمت است از طرف حق سبحانه و تعالی بفهمیم، بعد از اینکه این دو بحث را طی کردیم آن وقت می‌رسیم به آنهایی که ذی‌المقدمه این بحث‌هاست. بحث اول بحث وحی است، شطراتی در ضمن بحث‌های راجع به وحی عرض کردیم، اما چون بحث بحث موضوعی است، باید یک مقداری روی بحث، بحث کنیم. البته بحث ما وحی نبوت است، اما وحی را بقول مطلق در نظر می‌گیریم و تابع وحی نبوت [...] وحی از نظر لغت «اشاره فی رمز» یک مرتبه انسان مطلبی را صریحاً می‌گوید که همه کسانی که آن لغت را می‌فهمند، می‌فهمند. گاهی اوقات اشارتاً و رمزاً می‌گوید که فقط مخاطب می‌فهمد، اما دیگران نمی‌فهمند مگر او به آنها تفهیم کند تا بفهمند، مثل تلگراف‌های رمزی. تلگراف‌های

رمزی که از رؤسای دول به بعضی از استانداران یا فرمانداران یا دیگران می‌شود، معنای رمزی بودن این است که یک عباراتی که این عبارات دلالت وضعی بر معانی خود داشته باشد به‌عنوان وضع عام ندارد، اشاره است، الف یاء باء، بین یکدیگر قرارداد دارند که مراد از الف چیست و از باء و یاء چیست. کما اینکه حروف مقطعه قرآنی از برای غیر رسول‌الله (ص) وحی رمز است، وحی صریح نیست، چون بعضی از وحی‌ها صریح است و بعضی رمز است.

وحی صریح این است که از حق سبحانه و تعالی به قلب رسول‌الله وحی می‌شود آنچه را خود رسول‌الله دریافت می‌کند اولاً و بعداً آیات قرآن با تعبیر وحی القاء می‌شود به مکلفین. آیات قرآن برای ما رمز نیست، اما وقتی بر قلب رسول‌الله (ص) نازل شد رمز بود، هم ماده‌اش رمز بود و هم کیفیت و وضعیت آن رمز بود. ما در اصل معنای لغوی وحی بحث می‌کنیم، «اشاره فی رمز» یعنی این دلالتش، دلالت عام و کلیه نیست که هر کس آن لغت را بفهمد، بفهمد، بعضی وقت‌ها وحی رمز با لغتی است، ولكن لغتی خاص است که فقط طرف می‌فهمد و بعضی وقت‌ها اصلاً با لغت نیست. مثل حروف مقطعه قرآن، اینها لغت نیست، «المر» حروف مقطعه است که به هم وصل شده و احیاناً هم جداست.

این وحی که عبارت است از «اشاره فی رمز» گاه اشاره تکوینی است و گاه اشاره غریزی است و گاه اشاره الهامیه است بعضاً، گاه اشاره الهامیه است کلاً که مرحله اولای وحی است که وحی نبوت است یا اشاره کلیه است رمزاً که بعد از نبوت، رسالت است یا مرتبه بالاتر است که نبوت است که از نبوت می‌آید. اینها مراحل وحی رحمت است. چون وحی احیاناً وحی غیر رحمت است و احیاناً وحی رحمت است. از جمله وحی‌های غیر رحمت که وحی ضلالت و وحی عذاب است «شَیَاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً»^۲ رمزهایی که شیطان‌های جن به جن و شیطان‌های انس به شیطان‌های انس، یا شیطان‌های جن به انس و یا بالعکس می‌دهند، این رمزهای شرارت‌آمیز است. گاه اوقات صریحاً مطالبی را به هم می‌گویند و گاه اوقات رمزاً می‌گویند. همان‌طور که وحی رحمت چنین است، احیاناً به‌عنوان رحمت چیزی را به کسی می‌فهمانند صریحاً، این وحی نیست، در بُعد

۱. رعد، آیه ۱.

۲. انعام، آیه ۱۱۲.

عطفی وحی نیست. شیاطین هم در این زوایای سه‌گانه انس به انس، جن به جن، انس به جن یا به عکس این وحی عذاب و ضلالت و گمراهی و شیطنت است که به هم رمز می‌دهند، شیاطین به هم اشاره می‌کنند و با اشارات شرور را به هم منتقل می‌کنند یا تعلیم می‌کنند یا منتقل می‌کنند برای اینکه به دیگران شر و ضلالتی ایجاد کنند. این وحی شیاطین است.

گاهی اوقات وحی انسان است به انسانی که از باب شیطنت نباشد «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»^۱ زکریا (ع) وقتی که بنا بود که سه شبانه روز سکوت کند و این علامت است که از برای ایشان یحیایی به وجود خواهد آمد، عیال ایشان حامله به یحیی شوند. سه روز بنا شد که ایشان ساکت باشند، منتها سکوت اختیاری نبود. «أَلَّا تَكَلَّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا»^۲ یعنی تو هیچ مشکلی نداری، ولی نمی‌توانی صحبت کنی. اگر کسی گیری ندارد و نتواند حرف بزند، نه گیر زبانی و نه گیر صوتی و نتواند حرف بزند، این اختیاری نیست، پس اعجاز است، اعجاز الهی است. «فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» اشاره کرد به کسانی که رفت‌وآمد داشتند، سؤالاتی داشتند از حضرت زکریا (ع). این‌طور اشاره کرد: «سَبِّحُوا» اشاره‌ای که مناسب است «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» زبانا چیزی نگفت. این وحی رحمت است از بشری به سوی بشری و اما وحی الهی که مورد بحث است. خداوند وحی می‌کند اشاره فی رمز، این اشاره فی رمز حق سبحانه و تعالی یا به‌عنوان رحمت است، چه وحی عزم باشد، وحی به امّ موسی باشد، وحی نبوت باشد، وحی رسالت باشد یا نبوت یا هر چیز، [...] یا وحی رحمت است یا وحی عذاب است. حق سبحانه و تعالی که آن دل‌هایی که ناپاک است و به ناپاکی می‌گیرند و ادامه می‌دهند به ناپاکی، اینها را به طرف ضلال هل می‌دهد. این وحی است، اشاره تکوینی است. با اشاره تکوینی این قلب که بین یدی الرحمن است، بین [...] الرحمن است، اگر به ضلالت گرایید و به سوی ضلالت رفت علماً و عمداً، خداوند اشاره تکوینی رمزی می‌کند به این قلوب، لفظ لزوم ندارد که با لفظ بفهمد، اشاره رمزی تکوینی که این قلب منحرف، منحرف‌تر شود. «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۳ این «أَزَاغَ» لفظی که نیست، این «أَزَاغَ» تکوین حق سبحانه و

۱. مریم، آیه ۱۱.

۲. همان، آیه ۱۰.

۳. صف، آیه ۵.

تعالی است در دل‌های مغلوبه تاریک اینها که گمراه‌تر بشوند و این «جَزَاءً وَفَاءً»^۱ است.

اما بُعد دوم که وحی الهی است به‌عنوان رحمت و به‌عنوان هدایت، وحی الهی به‌عنوان رحمت و هدایت دارای درجاتی است که عرض می‌کنم به صورت تفصیلی و همه آنها هم آیه دارد. درجه اول از وحی رحمت حق سبحانه و تعالی وحی «ل» است. وحی «إلی» نیست یک «أوحی ل» داریم و یک «أوحی إلی» داریم، «أوحی ل» برای کسی است که «إلی» نمی‌تواند باشد، نمی‌تواند مخاطب باشد. سوره زلزال «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»^۲ «أوحی الیها» نیست، یعنی آن که شعور دریافت وحی ندارد، چه وحی تکوینی و چه وحی تشریحی. «إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»^۳ درست است. این شعور غیر از این شعور است، شعوری که سنگ دارد، مقتضی خطابات قرآنی و توراتی و انجیلی نیست، خطابات «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ» نیست. این شعور در بُعد اولی است که همه موجودات عالم ادراک می‌کنند و دریافت می‌کنند خدایی وجود دارد [...]

«يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا»^۴ یوم القیامة زمین تمام گزارشاتش را ابراز می‌دارد. ابراز داشتن با زبان و با نوشتن نیست، ابرازی دارد که واقعی است. گاهی اوقات انسان مطلبی را با لغت ابراز می‌دارد، چه گفتن و چه نوشتن و گاه با عمل ابراز می‌دارد و گاه خودش را ابراز می‌کند، خود مطلبی که مورد شهادت است، خود آن را ابراز می‌کند. حالا این «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» این نیست که خداوند یک لغت و عبارتی را فرستاد برای زمین، که چه بشود؟ زمین دریافت عبارت و مطلب نمی‌کند. بلکه این «أَوْحَى لَهَا» یعنی «رَمَزَ لَهَا رَمْزاً تَكْوِينياً و هذا الرمز التكوینی سرّ عن العالمین» خداوند وقتی که این زمین را و فضای زمین را و زمینی‌ها را و نباتات زمین را خلق فرمود، آنچه بروز دارد جسم اینها است و عرض و طول اینها و جهت فیزیکی و شیمیایی و ثقل و همه اینهاست. اما آنچه مخفی است بر همگان که علم با سرعت بسیار زیاد و شتاب بسیار زیادی که در کشف مطالب دارد هنوز نرسیده است، بلکه نموده‌ها و نمونه‌هایی را دریافت کرده است که صداها و سیمایها ضبط می‌شود

۱. نبأ، آیه ۲۶.

۲. زلزله، آیه ۵.

۳. اسراء، آیه ۴۴.

۴. زلزله، آیات ۴ و ۵.

در موجودات جهان، به آن وضع کلی هنوز نتوانسته برسد، بلکه اینها شاهد است و گواه است بر تحقق این جریان بوجه عام. «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» یک رمزی خداوند در بُعد دوم تکوین که با بُعد اول تکوین است «خَلَقَ فَسَوَّى»^۱ آفرید زمین را آنگونه که آفرید و در این زمین رمزی قرار داد که این زمین دستگاه گیرنده و فرستنده باشد، هم صداها را و هم سیماها را که آیات بسیاری ما داریم در این زمینه‌ها داریم که این وحی است. منتها «أَوْحَى إِلَيْهَا» نیست، بلکه «أَوْحَى لَهَا» است، این لام اختصاص است. اختصاصی تکوینی به‌طور رمزی به ارض عنایت فرموده است، ارض و ارضی‌ها. این مرحله اولای وحی خیر است. وحی خیر است که زمین و زمینی‌ها، کل صداها و سیماهای مکلفان را ضبط کنند و دریافت کنند تا یوم القيامة الکبری «تُحَدَّثُ أَخْبَارَهَا» ابراز کنند. زمین و فضای زمین و خود عمل‌کنندگان و چهار دسته شهود له و یا علیه مکلفین خداوند مقرر کرده است که یکی از آنها ارض است، این بُعد اول.

بُعد دوم: وحی تکوینی غریزی. یک تکوینی است که نه برای طرف غریزه است که شعورٌ ما و نه برای او عقل است که شعور کامل است، بلکه بینهما است. نه می‌شود گفت عقل است که انسان نیست، نحل است، نه می‌شود گفت شعور دریافت اصلاً ندارد، که دارد. نحل، زنبور عسل وقتی می‌رود و شیر گل‌ها را می‌مکد و به کندو برمی‌گردد، می‌داند چه کار می‌کند. می‌داند وقتی کندو می‌سازد، چه کار می‌کند. ولی این دانستن از خود نیست، از تعلم نیست بلکه «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ»^۲ «أَوْحَى إِلَى النَّحْلِ» اینجا «إِلَى» آمد، «لِ» نیست. چون این مثل ارض نیست که ندانسته این جریان از برای نحل حاصل بشود. خیر، دانسته است، منتها دانسته از روی تعلیم الهی، تعلیم در غریزه این حیوان، نه تعلیم در عقل این حیوان یا در فطرت و علم این حیوان. این بینابین است، مثل عالم برزخ که بین الدنيا و الآخرة است، در جهاتی شبیه به دنیا است و در جهاتی شبیه به آخرت، این نحل هم همین‌طور است، در بُعد تکلیف نمی‌خواهیم بحث کنیم. در بُعد عمل هندسی که راجع به درست کردن کندو می‌کند «أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي» [...] در غریزه این حیوان خداوند تکوین فرمود، همان‌طور که

۱. اعلی، آیه ۲.

۲. نحل، آیه ۶۸.

ارض را تکوین فرمود و در بنیه ارضی «بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا» نیروی گیرندگی و فرستندگی صداها و سیماها را مقرر فرمود، در نحل هم همین طور، منتها مقدار بالاتر «وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» «رَبُّكَ» حساب دارد. «رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ» گروهی را، البته در عالم شعور، اینجا در عالم شعور است.

ربوبیت حق که نسبت به کسانی که دارای شعورند توجه می‌کند و وحی می‌کند، آن پایین‌ترین و کوچک‌ترین مراحل ربوبیت «إلی» و وحی «إلی» نحل است و بالاترین مراحل که بالاترین قله وحی است که نظیر ندارد، وحی به رسول‌الله (ص) است. رب تو که این همه وحی عالی به تو عنایت فرموده است، الی النحل هم آن مرتبه ادنی و بینهما متوسطات که مراحل مختلفه وحی است که چه الهام باشد، چه وحی نبوت باشد، وحی رسالت باشد، وحی نبوت باشد که این بحث‌های بعدی است که عرض می‌کنم. این هم مرحله دوم وحی.

مرحله سوم وحی الایمان است. کسانی که ملکفاند که می‌خواهند بروند سراغ حق و سراغ هدایت و نورانی شدن، خواست آنها کافی است؟ خیر. کسانی که می‌خواهند راه هدایت را بروند، خداوند «زَادَهُمْ هُدًى»^۱ «زِدْنَاهُمْ هُدًى»^۲ «آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»^۳ هدایت را اضافه می‌کند، ایصال به مطلوب می‌کند. مرحله اولی او را به آن مطلبی که می‌خواهد می‌رساند، به حسب درجاتی که دارد. این چیست؟ این وحی است، لفظی در کار نیست. خداوند وقتی که می‌رساند شخصی که می‌خواهد روی درجات ایمان قدم بردارد و می‌خواهد و می‌کند آنچه را شاید به حساب استعداد و فعالیت و قابلیت خودش، خداوند کمک می‌کند. این هم آیاتی دارد که مرحله سوم وحی است.

مرحله چهارم ازدیاد الایمان است، هر قدر انسان بعد الایمان، در راه ایمان کوشش بیشتر کند از نظر فکری و از نظر عملی، خداوند بیشتر به او کمک می‌کند. این ملحق به اولی است، ولیکن ما درجات را بحث می‌کنیم. این هم یک مرحله، در این مرحله دوم ایمان نه اول- خداوند یک الهاماتی به انسان می‌کند. مطالبی است که انسان هر چه جدیت کند و دقت کند و فکر کند و چه کند از نظر ظاهری به دست نمی‌آید، ولیکن خداوند به قلب او وارد می‌کند به وسیله ملائک «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا

۱. محمد، آیه ۱۷.

۲. کهف، آیه ۱۳.

۳. توبه، آیه ۷۶.

اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ^۱ «تَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» کار تعلیم و تعلّم و فیزیک و شیمی و اینها نیست، ملائکه برای فیزیک و شیمی نازل نمی‌شوند که فیزیک و شیمی یاد بدهند، اینها از چیزهایی است که خود انسان می‌تواند. آنهایی که خداوند باید عنایت بفرماید «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲ «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۳ اینهاست. «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» این تقوی است که نورانیت می‌آورد، هر قدر که نورانیت انسان به وسیله تقوی در کل درجاتش زیادتر شد، نور را انسان بهتر می‌بیند و ظلمات بیشتر شکافته می‌شود و از بین می‌رود [...] چه چیزی این ظلمات را از بین می‌برد؟ نور ایمان. چه چیزی نور را در اثر تقوا نشان می‌دهد؟ این جزاء است و الا تقوا علم آور نیست از نظر علوم ظاهری و علوم ردی، هیچ وقت، اگر کسی متقی باشد فیزیک را خوب یاد می‌گیرد، نخوانده یا کم خوانده. چون مرحله معرفه الله است و معرفت احکام الله است «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» مرحله رابعه رحمت است که خداوند نور را نشان می‌دهد، راه را نشان می‌دهد. اشاره فی رمز می‌کند، این دلی که احیاناً گم است، در بعضی مطالب که به دنبال آنها می‌رود، برود.

یک بُعد آن، بُعد جزئی است، کلیت ندارد. در بعضی از موارد است که هدایت می‌شود، نه کل موارد، چون معصوم که نیست، هنوز به درجه عصمت نرسیده است. انسان که معصوم نیست به هر درجه‌ای از درجات ایمان برسد، این عصمت علمی ندارد در تلقی و عصمت علمی ندارد در القاء، عصمت علمی ندارد در تطبیق. چون عصمت سه بُعد دارد. عصمت معصومین (ع) و انبیاء و غیر انبیاء عصمت در تلقی است. آنچه از خدا می‌گیرد، می‌داند از خدا گرفته است. دوم: عصمت در القاء است، چون فراموش نمی‌کند، هرچه گرفته، بدون کم و زیاد القاء می‌کند. مرحله سوم عصمت در تطبیق است، هم در عملکرد خودش و هم در عملکرد دیگران یک سر سوزن خطا نیست، زیاد و کم نیست. این سه بُعد عصمت. ما به اینجا نرسیدیم، این بشری که مرحله اولای وحی برای او هست، اصل ایمان با تقوا برای او حاصل شده و مرحله دوم و بعدی ایمان الی ما دون العصمة برای او حاصل شده است، عصمت

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. طلاق، آیه ۲.

۳. انفال، آیه ۲۹.

مطلقه برای او نیست شرعاً، نه تشریحاً، تکویناً که هیچ، عصمت مطلقه برای او نیست که هیچ خطا نکند، نه علماً، نه خودش.

هر مقدار تقوایش بالاتر باشد «یجعل له فرقاناً» او بیشتر است، گم کرده‌ها را بیشتر می‌تواند پیدا کند، گم کرده‌ها کمتر می‌شود، پیداها بیشتر می‌شود، صددرصد نمی‌شود. و از جمله اینها عبارت است از مادر موسی (ع)، البته در مرحله عالی‌اش. «وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱ و مراتب بالاتر یا پایین‌تر یا همان‌طور، همه دون العصمة است. نه عصمت رسالتی است، نه عصمت نبوتی، نه عصمت ولایتی و خلافتی و امامتی است، بلکه یک عصمت بشری است و عصمت بشری که مطلق نیست. مادامی که عصمت، عصمت بشریه است و خداوند این عصمت بشریه را مطلق نفرموده است، ما در این مادام بحث می‌کنیم بحث می‌کنیم، مرحله رابعه وحی. البته این مرحله رابعه وحی درجاتی دارد، از جمله همان که خواندیم و ما باید روی آن زیاد کار کنیم. من خودم تجربه کردم، وقتی می‌خواستم در نجف اشرف روی آیاتی فکر کنم یا اینجا یا هر جایی که بودم یا مکه مکرمه، آیاتی که در آنها مشکل داشتم [...] نظرم هست در نوشتن علیّ و الحاکمون که در [...] کتابیه فرار گرفت، در نجف که شما بودید و این درجه اول هم شد. سال دوم من در نجف بود، چقدر عربی بلد بودم؟ به حرم رفتم و عرض کردم: آفاجان، اینها شما را نمی‌شناسند، خیلی‌ها هم درباره شما نوشتند. عربی هم چندان کار نکردم، شما از آن فصاحت و بلاغت و معرفت‌تان عنایت کنید. خود من الآن علیّ و الحاکمون را نگاه می‌کنم، چندان برایم [...] ندارد. اینها از باب «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۲ است.

هر قدر انسان بیشتر برود به سوی حق، البته ما که اهل تقوا نیستیم، هر قدر تقوای علمی و معرفتی و تقوای عملی انسان زیادتر بشود راه را بازتر می‌کنند و نور برای انسان وسیع‌تر می‌شود. این آیه که برایتان خواندم «الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» قالوا که لفظ استقامت، «اسْتَقَامُوا فَطَرِيًّا، عَقْلِيًّا، فِكْرِيًّا، فِي خُطُورِهِمْ، فِي قُلُوبِهِمْ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ عَقَائِدِهِمْ وَ اقْوَالِهِمْ» دائماً استقامت، مدام بالاتر می‌رود. به هر مقداری که استقامت پیدا کند «تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» من و شما احساس می‌کنیم، ما

۱. قصص، آیه ۷.

۲. ضحی، آیه ۱۱.

که در اقیانوس نور قدم برمی داریم و شنا می کنیم، ما احساس می کنیم که واقعاً بعضی اوقات انسان باید روی چیزی چقدر باید فکر کند، مطالعه کند، پرسد، دقت کند، آنجا خداوند به او توجه می کند. خدا خودش را به این معنا نشان دهد از نظر معرفتی. برخی خیال می کنند «تَنْزَلُ» یوم القيامة است، یوم البرزخ است، یوم الموت است. خیر، یوم الموت برای کفار است. «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَحْجُورًا»^۱ همین جا ملائکه الهام، ملائکه وحی به معنی الهام، نه وحی نبوت. ملائکه وحی به معنی الهام مأموریت دارند که بر قلوب انسان هایی که به طرف حق توجه دارند مطالبی را وارد کنند، منتها مجانی. «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» آیه خودش می گوید. ما دنبال کار شما هستیم، در همین زندگی اینجا، نه فقط در برزخ و قیامت. «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نَزَلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ»^۲ مگر می شود انسان با ملائکه...؟ همین طور که عده ای با اجنه رفاقت دارند، اجنه به آنها کمک می کنند، منتها گمراهشان می کنند. «وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»^۳ وقتی این طور است، از این طرف هم در طرف مقابل است.

ما هر قدر قدم در جاده نور و صراط مستقیم حق بیشتر برداریم، این عصمت بشری ما بالاتر می شود. این عصمت بشری دارای دو بُعد است از نظر تقسیمی اجمالی اولی. یکم: هر قدر که ما پول بدهیم آش می خوریم. ندهیم هم نمی خوریم! اما بُعد دوم: وقتی انسان در راه خدا قدم برمی دارد، ظلماتی در درون و برون انسان حائل است وجود دارد که نمی گذارد انسان حتی بصرش تا چه رسد بصیرتش و صدر و قلبش حقایق را دریافت کند، اینجا «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» خداوند ملائکه رحمت را می فرستد و آنها نازل می شوند. چون وحی مستقیم که به ما نمی شود، حتی به پیغمبران هم نمی شود، مگر به خاتم النبیین (ص) که چند مرتبه وحی مستقیم شده است. ما لیاقت وحی مستقیم نداریم. این وحی بالواسطه است. ملائکه رحمت می آیند... مثلاً فرض کنید شما در یک مطلبی گیر کنید، نیمه شب بیدار شوید. مقداری قرآن می خوانید، نماز شب می خوانید، بعد فکر کنید. آنجا یاد می گیرید. آنجا!

۱. فرقان، آیه ۲۲.

۲. فصلت، آیات ۳۱ و ۳۲.

۳. جن، آیه ۶.

مطلبی که باید ساعت‌ها فکر کنید. حتی در پیدا کردن، مطلبی را می‌خواهید پیدا کنید که در یک کتاب بسیار بزرگ است. باز می‌کنید و یک مرتبه پیدا می‌شود. این چیست؟ این «تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ» است. خداوند اشراق می‌کند بر قلب این آدمی که در طریق حق قدم برمی‌دارد، با اینکه عصمت، عصمت مطلقه نیست. این مرحله خامسه وحی است که خداوند بر قلوب متقین بعد الایمان و التقوی علی درجاتهم القاناتی دارد، ولی مطلق نیست. اشتباه هم دارد، چرا؟ برای اینکه مطلق نیست. سلمان اشتباه دارد، ابوذر هم اشتباه دارد. البته اشتباه قاصر، نه اشتباه مقصر. ولكن اگر بخواهد قصور اشتباه هم بعد از تقصیر اشتباه از بین برود، این می‌شود نبوت، مرحله ششم. در قرآن شریف لفظ نبوت نداریم، البته نبأ داریم، ولی لفظ انبیاء پنج جای قرآن داریم، انبیاء هم از نبی است، هم از نبی. انبیاء هم از نبی است که درجه اولی است و هم از نبی است که درجه ثالثه است و بینهما رسالت است. بعد بحث می‌کنیم. من آیه‌اش را یادداشت کردم، شما هم در قرآن غور کنید و هر کسی تنبؤاتی دارد، روی آیات فکر کنید.

این مرحله سادسه وحی، نبوت است. یعنی خداوند تمام احتیاجات زندگی شایسته عالم تکلیف را به خود این شخص انباء می‌کند، منتها این دو حالت دارد. بر حسب روایت کافی از امام باقر (ع): «فَنَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهُ» خیلی از این ۱۲۴ هزار نفر همین‌ها هستند. «فَنَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهُ» مثل کسی که مجتهد است و خود را مرجع می‌داند، نمی‌شود مرجع باشد، باید اعلم باشد. باید اعلم من فی الارض باشد، اعلم العلماء باشد تا مرجع باشد. اما کسی که خود مجتهد است، او گلیم خود را از آب بیرون می‌کشد، گلیم دیگری را نمی‌تواند، این فقط برای خودش است. انبیاء هم همین‌طورند، همان‌طور که ایمان درجات است، علم درجات است، إخبار الهی در خطوه اولی و در قدم اول عصمت ربانیه و در قدم اول وحی مطلق، یعنی مطلق باشد، اشتباه دیگر نباید باشد، تقصیر که هیچ، قصور هم که هیچ، این «فَنَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْدُو غَيْرَهُ» امام باقر می‌فرمایند. حرف بسیار جالبی است. از آیات استفاده می‌کنیم. چه کسانی هستند؟ ما چه می‌دانیم؟ شاید شما هم باشید. البته یقین داریم که نیستید، چون ما همدیگر را می‌شناسیم.

۱. الإختصاص، ص ۲۲ (در منبع ذکر شده یافت نشد).

«فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ» خداوند فی نفسه به او الهام می‌کند. وحی رسالتی نیست، وحی نبوتی است که نبأ خبر است و نَبُوَ با نبأ فرق دارد. نبأ خبر است، نبو رُفعت است. آن وقت رسول بینهما است که این برخلاف ما اشتهر است، می‌خواهیم بحث کنیم، بعضی وقت‌ها هم اشاره شده است. این «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْذُو غَيْرَهُ» از غیر بنا نیست. این درست است. «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ» قطعاً از اولوالعزم که نیست، در این شکی نیست. انبیاء بزرگواری هستند که از اولوالعزم نیستند و تابع شریعت ولی عزم‌اند، مثل سلیمان و داود و غیره. سلیمان و داود که در قرآن مکرر از آنها یاد شده است با آن عظمت که تالی تلو مقام ولایت عزم هستند، اینها تابع شریعت تورات‌اند. ولی خداوند بر سلیمان تمام آنچه در تورات نازل شده، نازل می‌کند. [...] بر داود همچنین، بر عزیر همچنین، این انبیاء بنی‌اسرائیلی که بین موسی و خاتم‌النبیین (ص) آمدند و در زمان موسی هم بودند مثل هارون، اینها چه هستند؟ وحی می‌شود، وحی غیر از وحی تورات است. هر آنچه را خداوند در شریعت تورات بر موسی (ع) نازل فرمود، تمام را... منتها درجات دارد، در بُعد علمی وحی، در بُعد عصمت و تقوا مراتب دارد. این «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ» هر چه هست، سلیمان و داود که مرسل بودند. «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ» که خداوند هرچه را در شریعت تورات هست بر موسی و سلیمان و داود نازل کرد، بر این هم همان‌ها را نازل کرد، دیگر این جدای از تورات نیست. تورات عوض بشود، نشود، پیغمبری باشد یا نباشد، این خودش دارد، آن که باید داشته باشد دارد. «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ» این نبأ است، این نبوت است. این درجه اول وحی مطلق شرعی است.

مرتبه دوم بالاتر می‌رود. این «مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ» طوری شایستگی دارد که دیگران را هم به همین راه که خداوند او را آورده است، بیاورد. زیاد باشند، کم باشند، یک قریه باشد، یک کشور بزرگ باشد، مثل یونس (ع) «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ»^۱ «أَوْ يَزِيدُونَ» هم حساب دارد [...] «أَوْ يَزِيدُونَ» برای این است. زیاد هستند، کم هستند، چند نفر هستند. آدم (ع) رسول بود، رسول چند نفر بود، بعد هم فوت کرد. این مرتبه دوم است. البته مرحله هشتم است از مراحل وحی، ولیکن مرحله دوم است، چون مراحل وحی شرعی مطلق را بحث می‌کنیم.

۱- وحی شرعی مطلق: «فَنَبِيٍّ مُّنبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْذُو غَيْرَهُ»

۱. صفات، آیه ۱۴۷.

۲- وحی شرعی مطلق: «فَنَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ يَعْذُو وَ لَا غَيْرَهُ».

رسول است [...] این مجتهد اعلم است، این مرجع تقلید است، حالا برای عده خاصی یا برای همه مکلفین، برای هر کدام مراتب دارد. این رسول است. مگر نه این است که خود انبیاء از نبأ مراتب دارند؟ مگر تمام کسانی که خداوند به آنها انبیا غیبی می‌کند، درجه واحده هستند؟ یک مرحله خاصه از تقواست که مقتضی این است که حق سبحانه و تعالی تمام آن احکامی که اینها نیازمند هستند به آنها وارد کند، چون مراتب دارند. مگر پیغمبر و ائمه مراتب ندارند؟ بالاتر از آن مگر ما با پیغمبر و ائمه مراتب نداریم؟ آنچه را بر پیغمبر نازل شد، قرآن برای ائمه هم نازل شده است. منافات ندارد، چون برای کل مکلفین نازل شده است. منتها هر کدام بر حسب مرتبه و استعداد خودشان دریافت می‌کنند و عمل می‌کنند و همان‌طور که «فَنَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ» درجات دارد، رسول هم درجات دارد. آیا رسالت سلیمان با اشیاء یکسان است؟ آیا رسالت آدم با داود یکسان است؟ آدم در پایین‌ترین درجات رسالت است. آدم درست است «نَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ أُرْسِلَ إِلَى غَيْرِهِ» اما آدم مهم‌تر است یا لقمان؟ لقمان نبی هم نبوده، البته نبی به آن معنا بوده است. آدم رسول نبوده، نبی به بوده، ولی این نبی از این رسول بالاتر است. منافات هم ندارد.

مثلاً امیرالمؤمنین (ع) در بُعد طهارت قلب و تقوا و عصمت و علم و معرفت بالاتر است یا ابراهیم؟ علی، به علی وحی نمی‌شود، ختم نوبت شد با رسول‌الله، منافات ندارد که بعضی از کسانی که در مرحله اولای وحی احکام هستند از بعضی دیگر بالاتر باشند، ولی از باب ضابطه عرض می‌کنیم، ضابطه این مراتب را دارد که اول «نَبِيٍّ مُنْبِئٍ فِي نَفْسِهِ لَا يَعْذُو غَيْرَهُ» بعد رسول، رسول هم مراتب دارد. آدم، اسماعیل، اسرائیل، یعقوب و غیره. اینها البته [...] همین مرسل هستند که در قرآن شریف خداوند از هر سه قسم ظاهراً بحث می‌کند. اینکه می‌گوییم ظاهراً، چون در لقمان می‌خواهیم مقداری صحبت کنیم.

بر حسب آنچه استاد بزرگوار ما علامه طباطبایی در المیزان ذکر فرمودند، خداوند ۲۵ پیغمبر را در قرآن ذکر کرده، ما ۲۶ تا پیدا کردیم. این ۲۶ تا اول، آخر، وسط. آن نازل‌ترین مراتب وحی؛ آدم که حتی لفظ «أُرْسِلْنَا» ندارد. نبی است، رسول است، اینها را اصلاً ندارد. ما از آیات می‌فهمیم که ایشان صاحب وحی بوده است. تا آن بالاترین مراحل که درجات رسول‌الله (ص) است ذکر فرموده و بینهما هم ذکر شده است. هم نبی، هم رسول، هم نبی. انبیااتی که رفیع الدرجه هستند بین رسل، رسلی

که مراتبشان فرق دارد، انبیاء از نبی که یکی از نبی‌ها من این‌طور می‌فهمم که جناب لقمان (ع) است. جناب لقمان (ع) نبی نبوده و رسول هم نبوده، بلکه نبی‌ء بوده است. خداوند در قرآن بعضی از افرادی که نبی‌ء بودند ذکر کرده است. و لزومی ندارد در نبی‌ء مذکر بگیریم، جناب مریم (س) نبی‌ء بوده است، فاطمه (س) نبی‌ء بوده است، نبی بوده است. یعنی خداوند انباء کل احکام را بر قلب مطهر زهرا (س) کرده که اگر پدر تشریف نداشتند، امیرالمؤمنین نبودند، ایشان گیر نمی‌کند، گیج نمی‌شود. این نبی‌ء است. اینکه در بعضی روایات دارد که جبرئیل بر ایشان هم می‌آمد رسالتی نبود، نبوتی بود. یک نزول رسالتی است، نبوتی است و یک نزول نبوتی است، منتها بعضی اوقات نبوت بالاتر از بعضی رسالات است. کما اینکه نبوت زهرا (س) بالاتر از کل رسالات الا خاتم النبیین (ص) است. چون آنچه را تلقی کرده است، تلقی به وحی کرده است و در بالاترین قله عصمت که ابراهیم‌ها و موسی‌ها و عیسی‌ها هستند، اینها باید خدام این مقام مطهر باشند.

ملاحظه بفرمایید این بُعد رسالات که مراحلی دارد. قرآن هر سه بُعد را ذکر می‌کند. بُعد نبوت: همان‌طور که در میان انبیاء از نبوت بعضی بالاتر و بعضی پایین‌تر هستند، در میان رسل هم بعضی بالاتر و بعضی پایین‌تر هستند. این چندین هزار رسول، آنهایی که درجه بالاتر هستند، آنها نبی هستند، نبوه دارند، رُفعت دارند، رفعت فی الرسالات. شما چند نفر مبلغ می‌فرستید که بعضی رُفعت دارند و بعضی عادی‌اند، آن که رُفعت دارد، تعبیر نبوه، رفعت، بالایی دارد، آن که پایین‌تر است نه. این مرسلینی که خداوند فرستاده است بعضی نبوه دارند و بعضی ندارند. چه کسانی نبوه دارند؟ در قرآن شریف چند آیه راجع به نبوت داریم؟ بسیار کم. راجع به رسالت آیات زیادی داریم، حدود سیصد و هشتاد و چند آیه. در قرآن لفظ نبی، نبیون، انبیاء با آن صیغ مشبّه هشتاد مرتبه آمده است، ولیکن رسالت خیلی زیاد است، رسالت ۳۳۴ مرتبه با تعبیر صفت مشبّه البتّه و الا «أرسلنا» زیاد دارد. در نبی هم «أنبأنا» زیاد داریم. ما صفت مشبّه را می‌گوییم، نبی رسول، انبیاء رسل، نبیین رسل، این را بحث می‌کنیم. راجع به نبوت هشتاد آیه بیشتر نداریم، ولیکن راجع به رسالت با این صیغ مشبّه ۳۳۴ تا که ما در تفسیر نوشتیم [...] أربعمائه، چرا؟ برای اینکه آن صیغ فعلی که ماضی و مضارع هستند، آنها را اضافه می‌کنیم.

ما هم از نظر لغت و هم از نظر آیاتی که راجع به رسالت و نبوت است، این مطلب خلاف مشهور را استفاده می‌کنیم که نبی بالاتر از رسول است. آقایان وقتی

می‌خواهند مثال بزنند، می‌گویند رسالت بالاتر از نبوت است. «کل رسول نبی و لیس کل نبی رسول» مقام نبوت رُفعت در درجات رسالت است، کما اینکه مرتبه رسالت از نظر ضابطه‌ای رُفعت در درجات نبوت است، کما اینکه نبوت مطلقه، رُفعت در درجات الهام است. سلمان‌ها، ابوذر‌ها و اینها دارای نبوت جزئی هستند، و لکن مثل آدم دارای نبوت کلی است، یعنی آنچه را خدا از تکالیف در عالم تکلیف خواسته است بر او وارد کرده است. مراتب دیگر را بحث نمی‌کنیم، مرتبه علمی وحی شرعی را بحث می‌کنیم. در چند بُعد فکر کنید. ما اصرار نداریم مخالف مشهور صحبت کنیم، نه، اینگونه هست و الا انسان داعی ندارد مخالف مشهور صحبت کند، مخالف شهرت که نیست، بازی که نیست. به قول علامه حلی می‌فرمود اینکه ما بعضی اوقات خلاف شهرت حرف و اجماع می‌زنیم، اگر دلیل ما قوی نباشد نمی‌توانیم حرف بزنیم، دلیل آنقدر قوی است که در مقابل شهرت و اجماع می‌ایستد.

ما از قرآن استدلال می‌کنیم، از لغت همچنین که مقام نبوت از رسالت بالاتر است، نبوت رُفعت در رسالت است، مثل سلیمان‌ها و داود‌ها. این رسول عادی نیست، رسول بسیار بسیار ممتاز است، ولو بر او وحی مستقل شریعی به‌عنوان ولایت عزم نمی‌شود و خود این انبیاء هم درجات دارند. بعضی از این انبیاء که رُفعت درجه در مقام رسالت دارند، رُفعت درجه و نبوت دارند، به بعضی از اینها شرع مستقل وارد شده است، اولوالعزم، این پنج نفر. به بعضی شرع مستقل وارد نشده است، ولی بزرگان از اصحاب منزله رسالت هستند، مثل سلیمان و داود و امثال اینها. در میان رسل و انبیاء هم مراتب است. مراتب در میان انبیاء چند نوع است:

یکم: این انبیاء که عده خاصی هستند که در میان رسل مرتفع و بالا هستند، همه اینها کتاب دارند، قرآن می‌گویند. ما از آیات قرآن می‌فهمیم انبیاء از نبی همه کتاب دارند، رسل نه. آیات صریح بر این مطلب داریم: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ» نبیین نیست. «مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ» همه انبیاء؟ اما ما چند کتاب داریم؟ می‌گویند نهایتاً ۱۱۳ کتاب. رسول چند نفرند؟ رسل، انبیاء با نبأ، رسل و بالاتر، ۱۲۴ هزار نفر. اقل افراد کسانی که صاحب وحی‌اند اینها دارای کتاب‌اند. قرآن همین را می‌گوید. چند آیه داریم که بعد بحث می‌کنیم که «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ» همه آنها نه، بعضی از آنها. و الا اگر مراد از

۱. آل عمران، آیه ۸۱.

نبیین همه رُسل هستند، اقل آنها کتاب و حکمة دارند. اگر در قم دو میلیون جمعیت دارد، پنجاه نفر [...] دارند، نمی‌گوید قمی‌ها دارند، خیر، اقل هستند. اگر چنانچه انبیاء بیشتر از رسل باشند، چطور می‌فرماید «آتَيْتُكُمْ»؟ کمتر باید باشند؛ چون کسانی که صاحب کتاب هستند بسیار کمترند. «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ» که این آیه خیلی بحث دارد و بسیار عمیق است و چند مرتبه هم در خلال بحث‌ها...

- [سؤال]

- این جواب دارد. نبوت مثلاً، آیات زیاد است، مثلاً: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ»^۱ چه شد؟ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» پس رسول مرسل است، نبی هم مرسل است. آیاتی داریم که باید روی آنها بحث کنیم. از خود آیات شش، هفت آیه، یک آیه هم کافی است استفاده می‌کنیم که مقام نبوت، همان‌طور که از نظر لغوی اینگونه است، از نظر معنوی هم اینگونه است. در بعضی روایات دارد که شخصی خدمت رسول‌الله (ص) رسید و عرض کرد: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ لَسْتُ بِنَبِيِّ اللَّهِ وَ لَكِنِّي نَبِيُّ اللَّهِ»^۲ نبیء نیستم. نبیء آن مرحله اخیری است، بعد رسالت است، بعد مرحله بالاتر است.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانَ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».
 «وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. حج، آیه ۵۲.

۲. معانی الأخبار، ص ۱۱۴.

